

وقایع لیبی در چشم اندازی تاریخی ... معمر قذافی در چشم اندازی طبقاتی ... مسئله ی رهبری در چشم اندازی کمونیستی

مصاحبه ی نشریه ی انقلاب با ریموند لوتا - مارس ۲۰۱۱

سوال: خیزش در لیبی با سرکوب بیرحمانه ی رژیم قذافی روبرو شد. در مصر مبارک زیر فشار شورش توده ای و حرکت آشکار ارتش در این سمت، استعفا داد. یکی از سوالات بزرگ در اذهان شباهت ها و تفاوت های لیبی و مصر است.

لوتا: اینجا نقطه ی مهمی برای آغاز بحث است. خیزش لیبی بیان نارضایتی عمیق مردم است. افشار وسیعی از جامعه از حوادث تونس و مصر الهام گرفته و علیه رژیم سرکوب گر بر خاسته اند. این خیزش یکی از امواج شورش هائی است که سراسر خاورمیانه ی تحت سلطه ی امپریالیسم را گرفته است. اما تفاوت های مهمی میان مصر و لیبی هست.

در لیبی توطئه چینی های امپریالیستی با خیزش اصیل و عادلانه مخلوط شده است. همین مسئله اوضاع را پیچیده می کند. در مصر خیزش مردم عمدتاً محصول نارضایتی توده ها علیه رژیم تحت الحمایه ی آمریکا بود. اما امپریالیسم آمریکا پایگاه قابل اتکائی در رهبری و ساختار فرماندهی ارتش مصر داشت. این ارتش توسط آمریکا تعلیم یافته، به لحاظ مالی حمایت شده و مجهز شده است و مهمترین اهرم آمریکا در تلاش برای تثبیت اوضاع مصر به نفع خودش بوده است. یعنی اهرم درونی مهمی برای آمریکا بود که بتواند با تکیه بر آن دستگاه دولتی موجود را ثبات بخشد و مصر را بعنوان یک جبهه ی کلیدی در سلطه ی آمریکا بر خاورمیانه حفظ کند. در ضمن، آمریکا منافع اقتصادی مستقیم بزرگی نیز در مصر دارد. البته فرجام خیزش مصر هنوز تعیین نشده است. اعتراضات کماکان ادامه دارد. مردم در حال بحث بر سر آنچه بدست آمده و آنچه بدست نیامده هستند. اوضاع هنوز بسیار سیال است. اما می خواهم تاکید کنم که امپریالیسم آمریکا ظرفیت ها و اهرم های مهمی در داخل مصر دارد.

در لیبی چنین اهرم هائی را ندارد. همان نوع دستگاه نظامی نزدیک به خود را ندارد. ساختار دولتی لیبی (یعنی وزارت خانه های کلیدی و دستگاه امنیتی) در واکنش به خیزش و فشارهای امپریالیسم در حال فروپاشی و قطعه قطعه شدن هستند. و آمریکا همان نوع دارائی های اقتصادی بزرگ را ندارد.

این وضعیت، هم فرصت هائی را برای آمریکا و امپریالیست های اروپای غربی ایجاد می کند و هم ضرورت هائی را. آن ها در حال تقویت نیروهای اپوزیسیونی هستند که ممکنست هسته ی مرکزی یک رژیم نومستعمره ی کاملاً جدید را در لیبی تشکیل دهند. محتملاً عوامل امپریالیست ها از همان ابتدای خیزش در حال کمک به برخی از نیروهای اپوزیسیون بوده اند. همانطور که گفتم، از یکسو یک خیزش اصیل و عادلانه ی توده ای در جریان است اما امپریالیست های نیز دستی در آن دارند. این ها مسائلی است که باید تحلیل کرد و بهتر فهمید.

تفاوت مهم دوم میان وقایع لیبی و خیزش های دیگر در خاورمیانه خود قذافی است. معمر قذافی همان مبارک نیست. البته خط تبلیغاتی رسمی وزارت امور خارجه آمریکا و سی.ان.ان. این است که او یک خودکامه ی دیوانه است. اما وقتی قذافی در سال ۱۹۶۹ به قدرت رسید دارای حمایت توده ای بود. بخصوص در میان بخش هائی از روشنفکران و متخصصین و طبقات میانی. حاکمیت او تا سال های زیاد دارای این پایه های حمایتی بود. به مدت سی سال قذافی در داخل و خارج به عنوان کسی که منافع ملی لیبی را نمایندگی می کند شناخته می شد. ... به مثابه کسی که ضد امپریالیست است و با اشغال فلسطین توسط اسرائیل مخالف است. واقعیت این است که قذافی تا سال ها برای امپریالیست ها مثل خاری در چشم

بود. فراموش نکنیم که در سال ۱۹۸۶ ریگان دو شهر بزرگ لیبی را بمباران کرد و هدفش ترور قذافی بود و در این بمباران ها دختر قذافی کشته شد. قذافی هر گز از امپریالیسم گسست نکرد و بطور واقعی آن را به چالش نکشید اما قذافی، مبارک نیست.

سوال: برای درک بیشتر خوبست کمی به تاریخچه ی لیبی بپردازیم.

لوتا: لیبی در واقع بعد از جنگ جهانی دوم بوجود آمد. استقلالش را در سال ۱۹۵۱ کسب کرد. در اواخر قرن شانزده، منطقه ی ساحلی لیبی. امروز تحت اشغال امپراتوری عثمانی بود. در سال ۱۹۱۰ امپریالیسم ایتالیا لیبی را مستعمره خود کرد. لیبی در آفریقای شمالی در کنار دریای مدیترانه است و موقعیت استراتژیکی دارد. وقتی ایتالیا بر سر خوان یغمای امپریالیستی نشست، دیگر قدرت های استعماری پیشاپیش در منطقه حضور داشتند. بریتانیا بر مصر حاکم بود. فرانسه الجزایر را مستعمره کرده بود. از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۴۳، ایتالیا برای تحکیم قدرت خود دست به وحشی گری بی نظیری زد. عبدالطیف احمدی از آن به مثابه بیرحمانه ترین عملیات استعماری قرن بیستم نام می برد. در جنگ دوم، ایتالیا در طرف بازنده قرار گرفت. پس از جنگ، آمریکا و بریتانیا از استقرار سلطنت مشروطه ی غربی در لیبی که نمادش شاه ادیس بود حمایت کردند. این رژیم به آمریکا اجازه داد که پایگاه هوایی «ویلوس» را در لیبی بنا کند که یکی از بزرگترین تسهیلات نظامی ماورای بحار آمریکا بود. این پایگاه برای تعلیمات نظامی، آزمایشات موشکی و ماموریت ها و عملیات هوایی استفاده می شد.

سوال: البته لیبی تولید کننده ی نفت هم بود. نه؟

لوتا: در واقع ذخایر نفتی لیبی در سال ۱۹۵۹ کشف شد. کمپانی های آمریکائی و اروپائی وارد شدند و عملیات حفاری و تولید را شروع کردند. بخش بانکی بخصوص پس از اینکه لوله کشی به مدیترانه تمام شد، به سرعت رشد کرد. درآمدهای نفتی در دهه ی ۱۹۶۰ بالا رفت. اما کمپانی های نفتی سهم اعظم آن را می بردند. و آن مقدار از ثروت نفتی که به لیبی باز می گشت در دست یک بخش کوچک از نخبگان تجاری، بانکی و دلالان متمرکز می شد.

فقر گسترده بود. و فرصت ها برای رشد یک طبقه ی میانه ی مرتبط با اقتصاد نفتی محدود بود و مقاومت توده ای علیه شاه ادیس در حال اوج گیری بود.

وقایع جهان نیز بر لیبی تاثیر می گذاشت. در سال ۱۹۶۷ اسرائیل با حمایت آمریکا به مصر و سوریه حمله کرد. در لیبی، دانشجویان، روشنفکران و کارگران دست به سازماندهی توده ای و اعتصاب زدند. اعتراضاتی نیز علیه جنگ آمریکا در ویتنام به راه افتاد. رژیم در تبعیت مطلق از غرب بود و ناآرامی های توده ای نیز در حال گسترش بود.

در دهه ی ۱۹۶۰، یک موج از مبارزات رهایی بخش ملی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین برخاست که بر امپریالیسم ضربه می زد و نظم جهانی را به لرزه در آورده بود. این وضع صدها ملیون نفر را در سراسر جهان به مقاومت کشید. زمانی بود که یک روحیه ی ناسیونالیستی نوین می جوشید و ایده ی اتحاد عربی علیه امپریالیسم ریشه می دواند. زمانی بود که چین انقلابی بر نیروهای اجتماعی تاثیر می گذاشت و مارکسیسم-لنینیسم بخش مهمی از گفتمان ایدئولوژیک بود. قرار گرفتن آمریکا در چنین محاصره ای در عین حال دریچه های فرصت را به روی نیروهای طبقاتی متفاوت که زیر فشار امپریالیسم بودند نیز باز کرد. آنان فرصت های تازه ای را دیدند.

سوال: این وضع صحنه را برای قذافی آراست.

لوتا: بله. قذافی بخشی از یک گروه افسران جوان بود که تحت تاثیر ایده های پان عربی و اصلاحات اجتماعی ناصر بود. قذافی از میان قبیله ای فقیر در کویر برخاست و دیگر افسران رادیکال نیز از میان طبقات پائین بودند. این افسران جوان از فساد و تحت سلطه بودن رژیم حاکم عصبانی بودند. آنان خود را

پرچم دار تاسیس یک لیبی نوین می دیدند. در سال ۱۹۶۹ علیه شاه ادريس کودتا کردند و «شورای فرماندهی انقلابی» خود را تبدیل به حکومت جدید کردند.

سوال: برنامه ی اجتماعی او چه بود؟

لوتا: قذافی می گفت استقلال ملی فروخته شده است. و به سرمایه خارجی اجازه داده شده است که بر مردم لیبی حاکم شوند. او نظام پیشین را متهم می کرد که منابع نفتی لیبی را به هدر داده و کاری برای تخفیف فقر و رنج های مردم لیبی نکرده اند. او بر آمریکا فشار گذاشت که پایگاه های هوایی اش را زودتر از موعد منقضی ببندد. بانک ها را ملی کرد. حکومت لیبی را تبدیل به یکی از سهام داران اصلی صنعت نفت کرد. قول داد که کشاورزی و صنعت را توسعه دهد و مقداری از سرمایه ها را نیز به این ها اختصاص داد. در دهه ی ۱۹۷۰ برنامه های اجتماعی را به اجرا گذاشت که بهبودهای جدی در سواد، میانگین عمر و مسکن بوجود آورد. این اعمال و سیاست ها از سوی توده ها حمایت می شدند.

اما این پروژه، با وجود تمام شعار پردازی های ضد امپریالیستی قذافی، متکی بود بر حفظ و گسترش اقتصاد لیبی که وابسته به درآمد نفت بود. متکی بود بر تنیدن فزاینده ی لیبی در نظام سرمایه داری جهانی؛ در تقسیم کار این نظام و روابط بین المللی استثمارگرانه اش. قذافی به اروپای غربی به مثابه بازاری برای نفت لیبی متکی بود. او درآمدهای نفتی را برای خرید جت های فرانسوی، جذب سرمایه های آلمانی به لیبی استفاده کرد و حتی تبدیل به یکی از شرکاء عمده ی بزرگترین کمپانی خودروسازی ایتالیا شد. ایتالیا، که قدرت استعماری قدیمی بود مجاز به حفظ عملیات خود در لیبی شد.

سوال: این ها جنبه های اقتصادی برنامه ی قذافی است. جنبه های دیگر برنامه اش چه بود؟

لوتا: قذافی درآمدهای نفتی را به بازسازی جامعه متصل کرد. او یک نظام رفاه اجتماعی با خصائل سیاسی ویژه ای بوجود آورد. «کمیتة های خلق» در سطوح محلی بر پا کرد تا پایگاهش را در میان مردم گسترش دهد و وفاداری های قبیله ای را تبدیل به وفاداری به نظام مرکزی کرد. در همان حال اتحادیه ها و سازمان های سیاسی مستقل و انتقاد از رژیم در مطبوعات را غیرقانونی کرد. قذافی با استفاده از درآمدهای نفتی یک دستگاه امنیتی و نظامی بزرگ درست کرد که هدفش سرکوب داخلی و نیز ارائه ی لیبی به عنوان یک الگوی سیاسی و قدرت منطقه ای در خاورمیانه و آفریقا بود.

به لحاظ ایدئولوژیک، رژیم قذافی پان عربیسم و وعده ی رفاه اجتماعی را با ارزش های عقب مانده ترکیب کرد. اسلام را دین رسمی دولت کرد. پدرسالاری دینی را تبدیل به اساس کودهای قانونی- اجتماعی کرد. پیش از آن زنان فرصت های بیشتری داشتند. قذافی بشدت ضد کمونیست بود و ادعا می کرد که در مقابل سرمایه داری و کمونیسم، راه سومی را بوجود آورده است. واقعیت آن است که قذافی در حال درست کردن یک سرمایه داری دولتی بود. سرمایه داری دولتی بر اساس درآمدهای نفتی و وابسته به امپریالیسم جهانی برای بازار، ترانسپورت، و سرمایه گذاری.

سوال: یعنی این پروژه هیچ خصلت رادیکالی نداشت.

لوتا: قذافی ساختار جامعه را عوض کرد اما در چارچوب سلطه ی امپریالیسم، روابط مالکیت سرمایه داری و شبکه ای پیچیده از روابط قبیله ای و تقسیمات منطقه ای. در زمینه ی گسست از سلطه ی امپریالیسم هیچ تحولی رخ نداد. در زمینه ی شکل گیری رهبری توده ها و یک قدرت سیاسی دولتی بنیادا متفاوت که مردم را توانمند کند که اقتصاد و کل جامعه را در جهت رهائی بخش دگرگون کنند هیچ تحولی رخ نداد.

باب آو اکیان فرمولبندی تیزی در مورد «سه بدیل» در جهان دارد. اولی آن است که جهان همینطور بماند-- که غیر قابل قبول است. یا اینکه برخی تغییرات در زمینه ی بازتوزیع ثروت و اشکال حاکمیت بوجود آید

اما روابط تولیدی استثمارگرانه و روابط اجتماعی ستم‌گرانه‌ی جامعه و جهان اساساً دست نخورده بماند. این بدیل دوم است.

بدیل سوم انجام یک انقلاب واقعی است. انقلابی که هدفش دگرگون کردن تمام روابط استثمار، همه‌ی نهادهای ستم‌گر، همه‌ی آداب و اقدامات ستم‌گرانه‌ی اجتماعی و همه‌ی افکار و ارزش‌های برده‌کننده: انقلابی که بر تقسیم جامعه به طبقات فائق آید. سومین بدیل انقلاب جهانی پرولتری است که هدفش دست یافتن به کمونیسم است.

برنامه‌ی قذافی، الگوی اجتماعی و اقتصادی او، در بدیل دوم می‌گنجد که برخی جوانب وضع موجود را عوض می‌کند اما جوهر ستم‌گرانه‌ی نظم اجتماعی موجود را نگاه می‌دارد. سوال: در تبلیغات عمومی گفته می‌شود که او یک «قدرت مرد» بیرحم است.

لوتا: این نوع واژه‌ها، مترسک‌هایی هستند که جوهر پدیده‌ها، و در اینجا جوهر طبقاتی را مخدوش و پنهان می‌کنند. همه‌ی جوامع در مرحله‌ی کنونی تاریخ بشر، به طبقات تقسیم شده‌اند. رهبران از ناکجا بوجود نمی‌آیند. آن‌ها بینش، روش‌ها و خواست‌های طبقات مختلف را فشرده می‌کنند. قذافی و آن افسران نظامی که در سال ۱۹۶۹ قدرت را گرفتند، نماینده و فشرده‌ی بینش یک بخش از خرده بورژوازی رادیکال شده و بورژوازی ملی یک ملت تحت سلطه‌ی امپریالیسم بودند.

این‌ها احساس می‌کردند انقیاد امپریالیستی سدی در مقابلشان است. از نقطه نظر طبقاتی‌شان، مشکل را اینطور می‌دیدند که در این معامله (با امپریالیسم) سرلیبی کلاه می‌رود. آنان می‌خواستند مکانیسم‌های بازار (که متکی است بر استثمار و تولید سود) طوری «کار» کند که به همه‌ی ملت فایده برساند. آن‌ها این توهم را داشتند که می‌توانند امتیازاتی از امپریالیسم بگیرند و امپریالیسم را وادار کنند که به شروط آن‌ها گردن نهد. اما واقعیت چیست؟ سرمایه‌داری جهانی طبق منطق مسلم و مشخصی عمل می‌کند و ثرم‌های خود را بر جوامع و اقتصادها تحمیل می‌کند.

این نیروهای ملی‌گرای بورژوا ادعا می‌کردند که سخنگوی کل ملت‌اند. آنها منافع خود را با منافع همه‌ی طبقات اجتماعی و ملت یکسان می‌دیدند. اما این ملت‌ها دارای طبقات هستند: طبقات حاکم و طبقات محکوم.

یکی از شعارهای قذافی در «کتاب سبز» او این است: «کسی مزد بگیر نیست. همه شریک‌اند». به عبارت دیگر، در اینجا نظام سود و وابسته به بازارهای سرمایه‌داری جهانی وجود دارد اما می‌توان با ترفندهایی همه را تبدیل به سهام‌داران آن کرد. این یک شعار پردازی و نیز یک توهم بود.

مزدبگیران یا پرولترها، صاحب ابزار تولید نیستند. برای بقایشان باید نیروی کار خود را به آنان که بر ابزار تولید، فرماندهی و کنترل دارند بفروشند – یعنی به سرمایه‌داران. طبقه‌ی سرمایه‌دار برای تولید سود، کارگران را در فرآیند تولید استثمار می‌کند و در مقیاس فزاینده‌ای سود تولید می‌کند. و زمانی که نتواند به اندازه کافی سود تولید کند، کارگران را بیرون می‌کند. شرط اولیه‌ی کار مزدی این است که تحت سلطه‌ی سرمایه و تابع انباشت سرمایه باشد. میان کارگران و سرمایه‌داران یک تخاصم پایه‌ای موجود است.

در لیبی، کارمزدی بخشی از شالوده‌ی اقتصاد است. در لیبی امروز، ۲۰ درصد بیکاری هست. مزدبگیران هرگز نمی‌توانند شریک سرمایه شوند.

این نیروهای بورژوازی آرزومند، به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک از توده‌های تحتانی جامعه هراس داشتند. آنان می‌ترسیدند که توده‌ها به ورا‌ی برنامه‌ی رفرمیستی و دست یافتن به معامله‌ای «بهتر» با امپریالیسم که برنامه‌ی آنان بود، بروند. و تلاش کردند این توده‌ها را مهار و کنترل کنند.

نکته‌ی من آن است که قذافی هر گونه خصلت عجیب غریب هم که داشته باشد، اگر می‌خواهید که برنامه‌ی او را درک کنید باید به تحلیل از منافع و بینش طبقاتی که او نمایندگی می‌کند بنشینید و در عین حال ببینید که این منافع چگونه در کنش با اوضاع جهانی بودند. مثلاً، شما می‌توانید او با ما را شخصیتی «آرام» و «این دنیائی» یا هر چیز دیگر بنامید اما باید دید که او بیان و نماینده‌ی چه طبقه‌ایست؟ او بیان منافع استثمارگرانه و جنایتکارانه‌ی امپراتوری است؛ او بیان بینش یک طبقه‌ی حاکمه‌ی امپریالیستی است.

سوال: قذافی مدت زمان درازی در حکومت ماند و این اعتبارات را نیز با خود حمل می‌کرد.

لوتا: بله. وقتی قذافی در اوایل ۱۹۷۰ قدرتش را تحکیم کرد، اوضاع سیاسی و اقتصادی جهان در جهاتی مساعد حالش بود. مثلاً، آمریکا در ویتنام شکست خورده بود و قدرت اقتصادی جهانی اش تضعیف شده بود. همین امر، فضائی را بوجود آورد. دیگر اینکه، اتحاد شوروی در سطح جهانی آمریکا را به چالش گرفته بود. آن موقع شوروی ادعا می‌کرد که کشوری سوسیالیستی است. اما سوسیالیسم در شوروی در اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ توسط یک طبقه سرمایه‌داری نوین سرنگون شده بود. شوروی تبدیل به یک قدرت سوسیال امپریالیست شده بود. در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰، برای گسترش نفوذ و کنترلش در مناطق مختلف جهان با آمریکا رقابت می‌کرد. بخشی از استراتژی جهانی اش ساختن رژیم‌های وابسته به خود در مناطق کلیدی جهان سوم بود. شوروی شروع به ارائه‌ی کمک‌های اقتصادی، قراردادهای نفتی، و حمایت دیپلماتیک به رژیم‌هایی مانند قذافی کرد و بخش بزرگی از سلاح‌های نظامی لیبی را تامین می‌کرد.

عامل سومی هم در میان بود. در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، صنعت نفت جهان دستخوش تغییر بود. کمپانی‌های عمده‌ی نفتی وارد پیمان‌های جدیدی با تولیدکنندگان نفت در جهان سوم شدند. طبق این توافقات جدید، کنترل بر تولید به دست رژیم‌های جهان سوم و کمپانی‌های نفتی آن‌ها گذر کرد. سلطه‌ی امپریالیسم از طریق کنترل بر تسویه‌ی نفت، بازاریابی، فن‌آوری و فینانس اعمال می‌شد. با این پیمان جدید، کشورهای تولیدکننده در سطح تولید خودمختاری بیشتری یافتند. اکنون کارتل تولیدکنندگان جهان سوم موجود است به نام اوپک. و در دهه‌ی ۱۹۷۰ قیمت نفت در حال افزایش بود. این تحولات به نفع قذافی تمام شد.

سوال: یعنی تمام این وقایع مقداری فضای مانور اقتصادی و سیاسی برای قذافی فراهم کرد؟

لوتا: بله اما برای چه کاری؟ نیروهای ملی‌گرای بورژوا مانند قذافی نه می‌خواستند و نه می‌توانستند توده‌ها را در انجام گسست از امپریالیسم رهبری کنند و انقلاب اجتماعی رهائی بخشی را پیش برند. همانطور که گفتم، آنان زیر فشار امپریالیسم بودند اما از توده‌ها هم می‌ترسیدند. این مربوط به ماهیت طبقاتی این حکام است: درست است که آن‌ها زیر فشار روابط امپریالیستی هستند اما قادر نیستند بدیلی در مقابل نظم استثمارگرانه‌ی که تحت کنترل امپریالیست‌هاست جهان دیگری را ببینند؛ جهانی که در آن روابط استثمارگری محو شده است.

قذافی سعی کرد قدرت را نگاه دارد، با امپریالیست‌ها بده‌بستان کند و اقتصاد نفتی وابسته به ثرم‌های تولید سرمایه‌داری جهانی را مدرنیزه کند. بیش از ۹۵ درصد درآمدهای صادراتی لیبی از نفت است و در دهه‌ی ۱۹۷۳-۱۹۸۳ لیبی یکی از سه‌واردکننده‌ی برتر سلاح در جهان سوم بود. لیبی توسعه‌ی معوج و وابسته‌ای را از سر گذراند.

به مرور، این نیروهای ملی‌گرای بورژوازی در قدرت تبدیل به هسته‌ی بورژوازی حاکم وابسته به امپریالیسم گردیدند.

در صحنه‌ی بین‌المللی، قذافی رژیم‌های محافظه‌کار عرب را مورد انتقاد قرار می‌داد و خود را به مثابه قهرمان دفاع از حقوق مردم فلسطین می‌نمایاند. او از آزادی آفریقا حمایت می‌کرد. این بخشی از محبوبیت او بود.

سوال: در دهه ی ۱۹۸۰ امپریالیست های آمریکائی قذافی را یک حاکم دیوانه و وحشی معرفی می کردند. لوتا: بله اما این هیچ ربطی به ماهیت ستم گرانه ی رژیم قذافی یا روش حاکمیت او نداشت. آمریکا همیشه رژیم های خودکامه ی بیرحم را در آمریکای جنوبی حمایت کرده است. اگر به کارنامه ی حقوق بشر این رژیم های تحت الحمایه ی آمریکا نگاه کنیم قذافی رو سفید از آب در می آید. مشکل امپریالیست های آمریکائی با قذافی این بود که در دوره ی تشدید رقابت های میان آمریکا و بلوک تحت رهبری شوروی (رقابتی که می رفت منجر به یک جنگ جهانی شود) قذافی ارتباطات نزدیکی با بلوک شوروی داشت و در حمایت از برخی جنبش ها و گروه های رادیکال نزدیک به شوروی، پافشاری می کرد. در دهه ی ۱۹۸۰، آمریکا یک کارزار تبلیغاتی علیه قذافی به راه انداخت. ریگان جنگ هوائی با جت های لیبائی که ساخت شوروی بودند را در سواحل لیبی تحریک کرد و دست به حملات هوائی به لیبی زد که قبلا به آن اشاره کردم. آمریکا مصمم بود که رژیم لیبی را با تحریم های اقتصادی و فشارهای دیپلماتیک تنبیه کند. کمپانی های نفتی آمریکائی عملیات خود را در لیبی معلق کردند.

همانطور که اشاره کرده ام، لیبی تامین کننده ی مهمی برای نیازهای سوختی اروپای غربی بوده است. این یکی از منابع تنش میان امپریالیسم آمریکا و امپریالیست های اروپائی بود. شواهد قوی موجود است مبنی بر اینکه حملات نظامی آمریکا هدف دیگری نیز داشتند که عبارت بود از به خط کردن امپریالیست های اروپائی در شرایطی که رقابت با سوسیال امپریالیسم شوروی شدت می گرفت. زیر فشار آمریکا، سازمان ملل تحریم علیه لیبی را تصویب کرد. این اقدامات بر اقتصاد لیبی فشار آورد و افت های دوره ای قیمت های نفت نیز به اقتصاد لطمه زد. و صنعت نفت لیبی محتاج به روز شدن و سرمایه گذاری های جدید بود.

در فاصله ی میان ۱۹۸۹-۱۹۹۱ بلوک اتحاد شوروی فروپاشید. این واقعه بیان یک جابجائی کیفی در روابط بین المللی بود. باد پروژه های قذافی خالی شد. او دیگر حمایت این قدرت بزرگ را نداشت. فروپاشی شوروی دست آمریکا را در جهان سوم باز کرد. آمریکا سریع برای استفاده از این فرصت حرکت کرد تا مواضع خود را در خاورمیانه و دیگر نقاط جهان سوم تحکیم کند.

در این اوضاع تغییر یافته، قذافی شروع به بافتن رشته های پیوند نزدیکتر با امپریالیست های اروپای غربی کرد. در اواخر دهه ی ۱۹۹۰، روابط لیبی با بریتانیا احیاء شد. به ایتالیا امتیازات بیشتری در بخش های نفت و گاز داده شد.

سوال: به نظر می آید که حمله ی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ نقطه ی چرخش دیگری بود. لوتا: فکر می کنم اینطور است. احتمال اینکه بعد از عراق نوبت لیبی باشد، روی لیبی فشار می گذاشت. قذافی نگران چالش های بنیادگرایان اسلامی نیز بود. بنابراین، پس از ۱۱ سپتامبر به آمریکا رو زد. رژیم قذافی شروع به دادن اطلاعات در مورد نیروهای القاعده به آمریکا کرد. در سال ۲۰۰۴، قذافی اعلام کرد که دست از برنامه های هسته ای و دیگر برنامه های تسلیحاتی می کشد. آمریکا اسم لیبی را از «لیست تروریست ها» برداشت. قذافی تبدیل به یک متحد با ارزش در «جنگ علیه تروریسم» آمریکا شد. بوش به کمپانی های نفتی آمریکا چراغ سبز داد که قراردادهای جدید با لیبی امضا کنند. قذافی خصوصی سازی بخش هائی از صنعت را آغاز کرد.

باید بگویم که قذافی نمی تواند در حضور امپریالیست ها، زمختی خود را مهار بزند. سال گذشته قراردادی با ایتالیا امضا کرد که راه های لیبی را که مهاجرین آفریقائی برای رفتن به آمریکا استفاده می کنند مسدود کند. این عملکردی شنیع بود. قذافی در ازای نگرانی از مرزها تقاضای میلیاردها دلار کرد و هشدارهای نژاد پرستانه به اروپائی ها صادر کرد که اگر دست به اقدامات جدی تر نزنند، مهاجرت آفریقائی ها اروپا را تبدیل به قاره ی «سیاه» خواهد کرد.

این است قذافی «اصلاح شده» که پسرش با هیلاری کلینتون ملاقات کرد. پسر قذافی هدایای هنگفتی به «مدرسه ی اقتصادی لندن» می پرداخت و از بریتانیا اسلحه می خرید. امپریالیست ها این پسر قذافی را مفید و «قابل کار کردن» می دانستند.

در اوایل فوریه ۲۰۱۱ صندوق بین المللی پول گزارشی در مورد اقتصاد لیبی داد و رژیم قذافی را به دلیل «برنامه ی بلند پروازانه ی اصلاحات» و «عملکرد اقتصادی قوی» تحسین کرد و مقامات رژیم را «تشویق» کرد که این راه امیدبخش را ادامه دهند. چه چیزی می تواند برتر از تائیدیه ی صندوق بین المللی پول باشد؟!

اکنون امپریالیست ها بیشترمانه به روایت کلان «قذافی، قدرت مرد دیوانه» بازگشته اند زیرا الان این لحن برایشان مفیدتر است تا بتوانند از نارضایتی توده ای برای استقرار یک رژیم «قابل کار کردن تر» استفاده کنند.

سوال: کمی بحث را بچرخانیم به وقایع کنونی و مسائل و چالش های بزرگتری که از آن ظهور کرده است.

لوتا: تا اینجا تمرکز زیادی کردم روی ماهیت طبقاتی قذافی و خصلت اجتماعی- اقتصادی الگوی توسعه ای که رژیم قذافی دنبال می کرد. درک از این مسئله برای درک صحیح از اوضاع کنونی و چرایی ضدیت فزاینده ی توده های مردم لیبی با قذافی و این الگو، مهم است.

در دهه ی گذشته، ثروت نفت و دارائی های ملی شده تبدیل به ملک طلق محفل کوچکی شده است که خانواده ی گسترده ی قذافی بخشی از آن است و بخش بیشتری از این ثروت در خارج کشور سرمایه گذاری شده است.

این رژیم هیچ انتقادی را تحمل نمی کرد. در شرایطی که توده های مردم برای ابراز وجود دنبال خروجی هائی می گشتند سانسور گسترده بطور فزاینده ی غیرقابل تحمل شد. ناراضیان دستگیر می شدند. مردم تشنه ی فعالیت سیاسی خارج از ساختارهای رسمی بودند. شوراها ی به اصطلاح «خلق» تبدیل به بازوی یک نظام قیم ماب و ابزار شبکه ی اطلاعاتی رژیم شده و کاملاً بی اعتبار شدند. جامعه تشنه ی گوناگونی فرهنگی بود. تا همین اواخر، تدریس زبان های خارجی در مدارس ممنوع بود. در سال های اخیر بهداشت رو به افول رفت و بیکاری رو به صعود.

جواب قذافی سرکوب بیشتر بود و تلاش برای رونق بخشیدن به اقتصاد از طریق تزریق سرمایه ی غربی. یکی از تناقضات سال های اخیر این بود که وقتی تحریم ها برداشته شد و احساس در محاصره بودن تمام شد، شعارپردازی های ضد امپریالیستی و ملی گرایانه ی قذافی جذابیت سابق خود را از دست داد. زرق و برق رزمندگی اش نیز آبکی تر شد و پایگاه حمایتی قبلی اش را از دست داد.

سوال: و خیزش های تونس و مصر جرقه ی آتش در لیبی شد.

لوتا: بله. در حال حاضر اوضاع لیبی مه آلود و خونین است. قذافی گفته است برای حفظ قدرت تا آخر ایستادگی خواهد کرد. در حال حاضر حکومت مرکزی فقط طرابلس و مناطق غربی کشور را در دست دارد در حالیکه نیروهای اپوزیسیون منطقه شرق را در دست گرفته اند. برخی شخصیت های کشوری و نظامی به مخالفت برخاسته اند و تبدیل به بخشی از هسته ی حکومت آینده شده اند. برخی از اعضای این «شورای موقت حکومت ملی» خواهان کمک کشورهای غربی از طریق حملات هوائی هستند. این خواست ارتجاعی است و بیان موضع حمایت از امپریالیسم است. این به نفع مردم لیبی که همیشه از سلطه ی امپریالیسم رنج برده اند، نیست.

مسئله ای که نباید فراموش کرد این است که این اولین خیزش منطقه است که موجب قطع جریان نفت شده است. لیبی بزرگترین ذخایر نفتی تمام آفریقا را دارد و سهم عمده ای در تامین نیازهای نفتی اروپا دارد.

این نیز عامل دیگری است که بر محاسبات امپریالیست ها تاثیر می گذارد. صحبت از «کمک های انسان دوستانه» از سوی کشورهای امپریالیستی، برگ سائر ایدئولوژیکی است برای دخالت نظامی احتمالی در لیبی.

سوال: اوضاع پیچیده ایست!

لوتا: بله. با توجه به اوضاع لیبی و ادامه ی مبارزه در مصر، باید تاکید کرد که نظریه ی جنبش های «بدون رهبری» نه تنها واقعیت ندارد بلکه بسیار مضر است. بسیاری از افراد مترقی دوست دارند فکر کنند می توان ضرورت رهبری را کنار گذاشت. اما در جامعه و جهان، رهبری اعمال می شود منجمله بر همین آدم ها که دوست دارند اینطور فکر کنند.

در لیبی همانند مصر، نیروهای طبقاتی و اجتماعی متفاوت در صحنه اند و در حال پیاده کردن منافع و بینش خود هستند؛ و نیروهای گوناگون در تکاپوی به کرسی نشاندن رهبری خود و سوق دادن این جنبش ها در جهت معینی هستند.

مثلا نگاه کنید به وکلای که در شرق لیبی جمع شده اند و هدفشان این است که قانون اساسی سال ۱۹۵۲ را احیاء کنند؛ قانونی که در خدمت یک نظم سیاسی و اجتماعی پوسیده بود. دکترها، پروفیسورهای دانشگاهی، دانشجویان، جوانان ناراضی و کارگرانی که به خیابان ها آمده اند، جدا از آش شله قلمکاری که در بطن آن رهبران ارتجاعی عشایر، وزرا و ژنرال های سابق در تلاش گرفتن رهبری جنبش اند، نیستند. در این میان کسانی نیز می خواهند حساب های کهنه را تسویه کنند. جوانانی را می بینیم که شعارشان «نه به عشیره گرائی و نه فرقه گرائی» است. در درون این آش شله قلمکار امپریالیست ها هم مانور می دهند. نیروهای طبقاتی متفاوت، رهبری و برنامه و دستور العمل های منطبق بر منافعشان را پیش گذاشته اند و بخش های مختلف جامعه به دنبال رهبری هستند.

می خواهم این را بگویم که سوال، آیا باید رهبری داشت یا نداشت نیست. خیر. سوال این است، چه نوع رهبری؟ در خدمت به کدامین اهداف؟ با استفاده از چه ابزاری برای رسیدن به اهداف؟ تاریخ مکررا نشان داده است در هر آن جایی که رهبری حقیقتا انقلابی و کمونیستی موجود نیست، توده ها بازنده می شوند؛ به کسانی که به شدیدترین وجه زیر ستم و استثمارند و شدیدتر از هر قشری نیازمند تغییرات اساسی اند خیانت می شود و کنار گذاشته می شوند.

باب آواکیان در بیانیه ی اخیرش در مورد مصر به این موضوعات می پردازد که در اینجا می خواهم بخشی از آن را نقل کنم: «وقتی بالاخره مردم در شمار میلیونی سدهائی را که مانع خیزش آنان علیه ستم گران و جلاشان است می شکنند، مبارزه ی قهرمانانه و فداکاری های آنان زمانی به تغییرات اساسی واقعی منجر خواهد شد و راه برای محورگونه ستم و استثمار باز خواهد شد که یک رهبری کمونیستی موجود باشد -- رهبری ای که درک و روش واقعا علمی داشته باشد و بر این پایه بتواند رویکرد استراتژیک ضروری و نفوذ و رشته های پیوند سازمان یافته در میان شمار فزاینده ای از مردم را تکامل دهد، تا بتواند خیزش مردم را از میان تمام پیچ و خم ها به سوی هدف تغییر واقعا انقلابی جامعه در انطباق با منافع اساسی مردم رهبری کند.»

اما برای انجام آن انقلابی که قادر به رهائی تمام بشریت است، لازم است که بخش های تحتانی مردم تبدیل به ستون فقرات و نیروی محرکه ی تحولات انقلابی و نیروهای آگاه آن شوند. این ما را به موضوع طبقه باز می گرداند. اما بدون وجود رهبری این کار ممکن نیست.

درس های مهمی را می توان از وقایع جاری گرفت. به چالش های بزرگی باید جواب داد. و همانطور که آواکیان تاکید کرده، آینده هنوز نوشته نشده است.

ترجمه و تکثیر از حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)